



m.ilbeigi@yahoo.fr

xalvat.info

نشر دیگران

از نگاه فریدون ایل بیگی	کتاب خانه خلوت	نشر دیگران	از نگاه دیگران	از این و آن نارنما	ایران در نشریات فرانسوی زبان
از نگاه م. ایل بیگی	آگاهی نامه	اوا و نما	عکسها و طرحها	فرستاده های دیگران	صفحات اول نشریات سالیان پیش

سیروس مهدوی : دفاع [مریم فیروز] از اشرافیت در سنگر حزب توده

آرژین

مرشد ۱۳۷۹
شماره ۶۸
۱۵۰ تومان
ISSN1017-4693

گزارش: مصدق، سنجایی، جبهه ملی - پیوندها و گسست‌ها • یک روز از زندگی - طاهرین جلون
 قوم‌کشی بر نامه‌ریزی شده - میلوان جیلاس • غزلیانوی فضای غنایی • میراث پدر - زهرابازرگان
 جهانی شدن جهان - ژاک دریدا • آن سوی چهره پهلوانی • پرنده بازار در قفس بر نامه
 شعرهایی از م. آزاد، یدالله رویایی • مرگ مگس - مارگریت دوراس • و...

xalvat.com

- خاطرات مریم فیروز
- ناشر: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه
- چاپ اول ۱۳۷۳
- ۲۱۲ صفحه
- ۵۵۰ تومان

سیروس مهدوی

دفاع از اشرافیت در سنگر حزب توده

«..... کافی بود که من آنچه می‌خواستم اظهار کنم و ایشان [و منفرمایا] حرکت کنند. دوستی آن عالی جناب نسبت به دولت عبید حضرت ملکه انگلستان چنان مسن و آشکار بود که... از آن گذشته عالی جناب در مؤسسه اعتباری بریتانیا چنان مبلغ متناهی پول سرمایه گذاری کرده که ناچار است از ما طرفداری کند»^۱

به هنگام فرمانروایی فرمانفرما در فارس بخشی از سیاستگران آلمانی به او پناهندگی دادند و پس از رفتن آلمانی‌ها را به ارتش انگلیس‌ها تحویل داد و بی‌طرفی ایران را تقض کرد.

سایکس عامل دست اول انگلیس‌ها در ایران با اشاره به این موضوع می‌نویسد: «وضع حضرت والا خیلی مشکل بود... تنها او بود که می‌توانست این موقع پارسیک را حفظ کند. در بسیاری از مسائل او محققاً نمی‌توانست با ما موافقت کند، ولی تا اندازه‌ای زیر تأثیر پسرانش واقع شده و در آخر راه مناسب را اختیار می‌کرد»^۲

فرمانفرما از عاملان بنیاد پلیس جنوب بود. پلیسی که انگلیسی‌ها در ایران بنیاد نهادند تا هم به دست ما شکست ما برانندیشند «فرمانفرما در یک مجلس پذیرایی یک نطق عالی برای افسران ایرانی که جمع بودند ایراد نمود و در وحدت منافع دو دولت و نیز داد و دوستی که از قدیم بین آنها موجود بود شرحی سخن راند»^۳

اگر خانم مریم فیروز که خوشبختانه فتودال بودن پدر را اقرار دارد (خاطرات، ص ۲۹) داد وطن دوستی اعضای خانواده‌اش را سر نمی‌داد. ارائه اسناد و مدارک لازم نبود هدایت می‌نویسد. «به فرمانفرما ماهی ۳۰۰۰۰ تومان دادند به فارس رفت و پلیس جنوب آرزوی دیرینه‌ی انگلیس تشکیل شد»^۴ «وی به محض ورود کنسولگری انگلیس را بازگشود و به سرکوب جنبش‌هایی که علیه استعمار انگلیس در گرفته بود پرداخت.

خانم مریم فیروز در خاطرات خود نخست به دفاع از پایگاه اشرافی خاندان خود برخاسته و سپس با یاد توده‌های ستمدیده و گذشته خود به دفاع از آرمان‌های حزب توده پرداخته و به عنوان مسئول دراز مدت سازمان زندان حزب پشتیبانی همه جانبه خود را از این رهبری حزب عنوان کرده است.

بشیرین مانیز نخست بید به پیگه خاندانی نویسنده بپردازیم. مریم فیروز از بزمندگان فامیل شخته شاهی است که نزدیک دو سده برچند و مال و ناموس مردم بین سرزمین حکم زنده در دوران استیلای آند نیمه از خاک کشور من دست رفت و هزاران تن از آزادیخواهان به خون خود غلتیدند. پدرایشان از بستگان نزدیک ناصرالدینشاه و عاشق سینه‌چاک و نیز برکشینه‌ی این پادشاه بود. مریم فیروز هم به این علاقه در خاطرات خود اشاره دارد (خاطرات، ص ۳۸) حسینقلی خان فرمانفرما در دوران حکومت دراز مدتش بر ولایات ایران و در منصب‌های گونه‌گونی که به دست آورده جز مال‌اندوژی و کسب قدرت کاری بنیادی نکرد. او وابسته‌ی درجه اول انگلیس‌ها بود و برای آنان شمشیر می‌زد. بررسی وضع حسینقلی خان از آن جهت ضروری است که در ریشه‌یابی انگیزه‌های ورود مریم فیروز به کار سیاسی روشنگر است. خانم مریم فیروز در تمامی خاطرات خود به پدر خود می‌بالد و او را می‌ستاید. «پدرم خیلی سیاستمدار بود و در مبارزه با انگلیس‌ها با سیاست و آرایش کار خود را می‌کرد به طوری که آرام آرام ارتش آنها را از خطه فارس راند و انگلیس‌ها نتوانستند او را بپوشند» (هفتانجا، ص ۲۰)

حسینقلی خان در گیرودار جنگ نخست جهانی بر فارس حکومت می‌راند. فیروز کاظم زاده به نقل از سرپرستی سایکس آورده است.

«وی در ذبیحہ ۱۳۳۴ که والی فارس شد
باشند به سرکوبی نهضت ملی و تعقیب مجاهدین
پرداخت و حربه استقرار امنیت را بهانه تارومار کردن
مخالفان انگلیس و اعمال فشار شدید آزادیخواهان
قرار داد و به دستگیری عمال آلمان نیز همت
گماشت.»^۵

برای شناخت بیشتر نحوه تفکر فرمانفرما
نگاهی به یادداشت‌های احمد پژوه کافی است.
احمد پژوه در حواشی انقلاب ایران می‌نویسد
«فرمانفرما که همیشه به من پژوه جان خطاب می‌کرد
گفت: خاطرت جمع باشد اگر روزی در ایران رژیم
کمونیسم هم روی کار آید ما هم جبه سرخ را خواهیم
پوشید و منتظر لنین خواهیم شد.»^۶ حسینی خان
فرمانفرما با طرح و توطئه مجاهدان راه آزادی و
نیروهای ضد امپریالیسم را به خاک و خون کشید.
حتی فرزندش را گروگان گرفتن شعله‌ی آزادی
کرد. محمدحسین رکن زاده آدمیت می‌نویسد
«فرمانفرما تلاش می‌کرد تا اسماعیل خان صولت‌الدوله
را از یورش به انگلیس‌ها باز دارد صولت‌الدوله در
پاسخ او می‌نویسد: «من مسلمان و معتقد به مذهب
شیعه و تابع اوامر و نواهی مجتهدین عصر هستم و
مجتهدین عموماً و حجة الاسلام آقا سید
عبدالحسین لاری خصوصاً امر به جهاد با انگلیسیان
داده و ناچارم امر آنها را اطاعت کنم.»^۷ در پی آن
فرمانفرما به تهدید و ارباب صولت‌الدوله دست
می‌زند و تلاش می‌کند تا اسماعیل خان
صولت‌الدوله را تطمیع کند و در مطاوی پیام خود،
او را از توانمندی نیروهای نظامی انگلیس هم
می‌دهد «اگر از من می‌شنوید ۲۰۰۰۰ لیره نقد و
ماهانه ۶۵۰۰۰ تومان و فتنگ و فشننگ به حد
کفایت به تو می‌دهند که فقط جنگ رمانتیک و
بی‌طرفی اختیار کنید... بعلاوه ژنرال سایکس
قول می‌دهد که پلیس جنوب از شیراز خارج نشود و
خارج از شیراز هر جا مایل باشید سپرده شما باشند.
منهم محمد حسین میرزا، فرزند خود، را گروزی
می‌دهم که آنچه حضرات قول می‌دهند عمل کنند.»^۸
سرانجام به یاری فرمانفرما، صدها آزادیخواه
ایرانی به خاک در غلتیدند و زبان‌های شعله‌ی در
گرفته فرد نشست. بازگردیم به دیدگاه سایکس
«فرمانفرما در سمت والی فارس همواره قدرت و
عظمت امپراطوری انگلستان را باحماسه بسیار به
آزادیخواهان جنوب یادآور می‌شد. اعمال او در
ایالت فارس نشان می‌دهد که تا چه درجه مرعوب و
مجذوب سیاست امپراطوری بریتانیا بوده است.»^۹
اما خانم فیروز درباره پدر خود می‌نویسد: «پدرم
خیلی سیاستمدار بود و در مبارزه با انگلیس‌ها با سیاست
و آرامش کار خود را می‌کرد بطوری که آرام آرام
ارتش آنها را از خطه فارس راند و انگلیس‌ها نتوانستند
او را ببخشند.» (خاطرات، ص ۲۰). پاسخ خانم
فیروز را به یادداشتی که از پدرشان به جا مانده و
می‌گذارد. وی در نامه‌ای به فرزندش عباس میرزا
سالار لشکر می‌نویسد: «ابداً حس نکردید که
مقصود من از آن همه شرح و بسط چه بود. این عادت
اختصاص به شما ندارد و همه فرزندان من در این

عادت نسبت تساوی دارند و در مطالعه تحریرات جز
خطوط و نقوش چیزی نمی‌بیند و قوه مدرکه خود را
به درک مطلب معطوف نمی‌دارند.»^{۱۰}

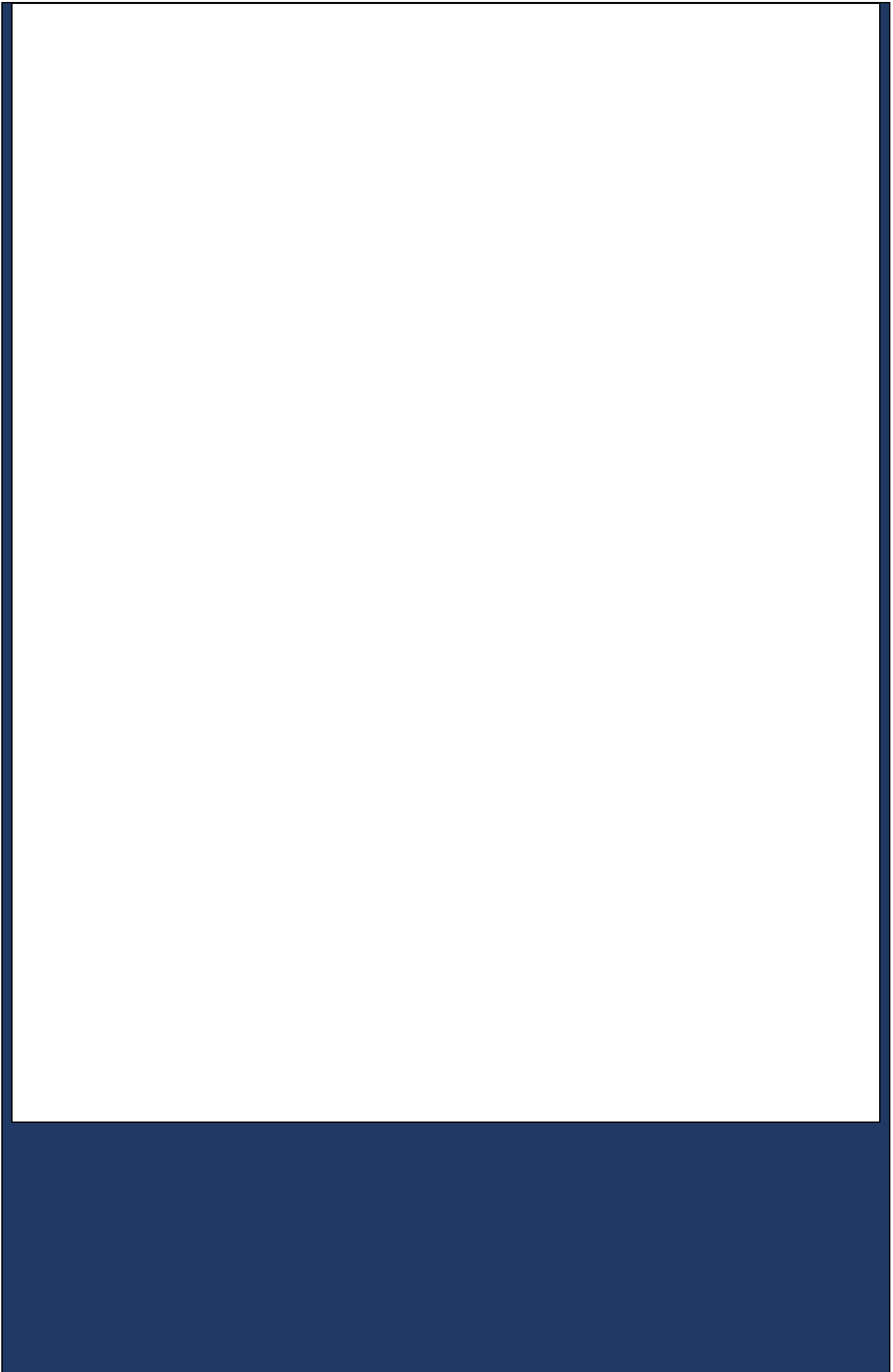
حسینی خان فرمانفرما برای پیشبرد
مقاصد خود نه فقط در میدان نبرد پسرش
را گروگان داد، در فضای تسلیم نیز از به‌گرو دادن
دخترش نپرهیخته است. خانم فیروز درباره‌ی علت
وانگیزی‌های نخستین ازدواجشان
می‌نویسد: «محتشم‌السلطنه پاشا و جریانات روز
نزدیک بود و از طرفی در آن دوران پدرم بسیار در
فشار بود. شاید هم به همین دلیل این بیوند برقرار
شد.» (خاطرات، ص ۲۶) «پدرم امنیت زندگی
می‌خواست «من پدرم را خیلی دوست داشتم او
برایم خیلی محترم بود، من اصلاً خودم را قابل
نمی‌دانستم... اگر می‌گفت بفرم می‌بردم خیلی برام
عزیز بود.» (همانجا). بی‌تردید این ازدواج اجباری
و ناموفق شاخصی جدی در بررسی انگیزه‌های
سریم فیروز در ورود به حزب توده است.
فرمانفرما که در زندگی دراز مدتش با درازدستی
مالی سنگین گرد آورده بود. در برابر آزمندی
رضاخان زانو خم کرد و دخترش را به معامله
گذاشت تا از پشتیبانی اقتصادی و اجتماعی
محتشم‌السلطنه برخوردار شود و این مال و منال
را حفظ کند. سرچارلز هاردینگ به لروسالز
بوری می‌نویسد: «دلایلی که برای برکنار شدن
فرمانفرما می‌آوردند... در انتصاباتی که از طرف دیگر
وژیون صورت گرفته دخالت نموده و رشوه‌های
کلان از این و آن ستانده است. می‌گویند در طی نه
ماهی که بر سر کار بوده مبلغ ۱۰۰۰۰ لیره انگلیسی
رشوه گرفته و مبلغ گزاف دیگری از راه جیب و میل
موجب قشون به جیب زده است.»^{۱۱} خانم فیروز
می‌نویسد «انگلیسی‌ها سلطنت بغداد را به وی
[فرمانفرما] پیشنهاد می‌کنند و او نمی‌پذیرد.»
(خاطرات، ص ۲۸) از خود پیرس می‌نویسد که انگلیسی‌ها به
چه کسانی پادشاهی کشوری را پیشنهاد می‌کنند؟
خانم فیروز افزون بر پدر، از تمامی برادران
و خواهران پسرش به دفاع برخاسته و
در تطمیع نصرت‌الدوله فیروز که کوس
رسوایی‌اش در ماجرای قرار داد ۱۹۱۹ زده شده
کوشیده است. او در خاطرات خود با ملایمت به
معرفی نصرت‌الدوله می‌پردازد و سپس رنگ
سرخ بر سروروی او می‌پاشد: «او در اوایل هم
می‌گفت من با انگلستان هستم و باید با آنها کار کرد...
او برچم انگلیس را فرود آورد و همین کارش بود که
اسباب مرگش را فراهم کرد.» (خاطرات، ص ۲۰) و
«ممکن است که از انگلیسی‌ها پول گرفته باشد و داده
و رد کرده باشد. نصرت‌الدوله اهل پول گرفتن بود
ولی اهل پول دادن بود.» (همانجا، ص ۲۰). خانم
فیروز بدانند که اخبار و اسناد و اسرار گرفتن پول
منتشر شده است، اما تاریخ رد کردن آن گویا
آنگذر دیر بوده که هنوز جزء اسناد سری است.
از آن گذشته خانم فیروز که در حزب توده رئیس
سازمان زنان بوده هنوز از پوسته اشرفیتش
بیرون نیامده است و بر سرشت شازده‌گی

می‌گوید: نصرت‌الدوله اهل پول دادن بود، اما
اهل پول گرفتن نبود و سرانجام کشته شدن
نصرت‌الدوله را دلیلی بر ضد انگلیسی بودن او
می‌شمارد و از خاندان پهلوی بیشتر به همین
دلایل خصوصی نفرت دارد. به گونه‌ای که نوعی
انتقامجویی شخصی در خاطراتش به چشم
می‌خورد. اما برادر او منوچهر خان فرمانفرمایان
خاطره دین‌پذیری از بنیادگذار دوده‌ی دود
شده‌ی پهلوی را به یاد می‌آورد «سید ضیاء‌الدین،
فرمانفرما و برادرانم را به زندان افکند و می‌خواست
آنها را تیرباران کند. چون رضا خان سردار سپه،
فرمانده کل قوا با پدرم از گذشته مربوط بود. فرمانفرما
خواست تا در مجلس سردار سپه را ملاقات کند. در
این دیدار فرمانفرما به رضا خان پیشنهاد کرد به
سرهنگ مسئول زندان قصر قاجار دستور دهد تا آنان
را که قرار است فردا تیرباران کنند تحویل ندهند. چون
رضاخان فرم‌نمندی کل بود و می‌خواست به
سید ضیاء‌الدین، رئیس نوزاد ضربه‌ای وارد کند،
چنین کرد و فرمانفرما در قتل این خدمت ۵۰۰۰ متر
از خانه خود واقع در نش خیابان سپه و پهلوی بعدی
را به رضا خان حبه داد.»^{۱۲}

با این گزشتن می‌توان دریافت که انگیزه‌ی
مخالفت خانم فیروز با پهلوی‌ها چه ریشه‌هایی
داشته است و می‌توان دریافت که صاحب این
گفتار «هرکس در مذهب شاه مقاومت می‌کرد برای من
عزیز بود.» (حضرت، ص ۱۱۸) چه غمی می‌خورده
است.

رضاخانی که روزگاری دراز در دسته‌های
نظامی زیر فرمان فرمانفرما خدمت کرده بود و
در شمار نوکران پیش‌شمرده می‌شد به پایگاهی
رسیده بود که فرمانفرما جان خود را از او گدایی
می‌کرد و سب‌های پس از آن نیز این شاه وابسته
به سیاست بیگانه ربه تیرنگ انگلیس‌ها پراهای
پرواز این خندان را چید تا مدعی تازه‌ای را در
برابر چشم نهشته باشد. خانم سریم فیروز چه
رنجی برده بود که به جوی برادرش رضا شاه را
بر تخت می‌دید و فرزندان این نوکر پیشین را
پرنس می‌نامید. درونمایه‌ی این دشمنی جز آن
نبوده که پیگه خود را به دست پهلوی تصرف
شده می‌دید. است. روزی که پدرم با حسرت
جلوی من می‌گفت: «ای کسی هست که با در میان
گذارد و عیب شده قیام کند و انتقام مرا از این مرد
بگیرد؟» این حرف بدن من نشست طبیعی بود که وقتی
که برای من این مکان پیش آمد همه زنجیرها را پاره
کردم. (حضرت، ص ۳۱) پسرشگر از ایشان
می‌پرسد عده‌ی از نقادان از خانواده شما
انتقاد می‌کنند، خانم فیروز با تیرنه افراد فامیل
احتجاج می‌کند که «اگر خانواده دنبال انگلیس‌ها
بودند نصرت‌الدوله کشته می‌شد؟ غیر ممکن بود
انگلیسی‌ها بکنند. از عمال خودشان کسی کشته
شود.» (خاطرات، ص ۳۸)

بی‌تردید امپریالیسم انگلستان برای حفظ
منافع خود مانند هر سیستم امپریالیستی دیگر
چهره‌های ضعیف‌تر خود را قربانی قوی‌ترها



می‌کند. خانم فیروز در برابر این پرسش که «انگیزه اصلی‌تان برای کار سیاسی چه بود؟» پاسخ می‌دهد «اول پدرم و در دو رنجش که از خاندان پهلوی دیده بود.» (خاطرات ۳۱). اما در برابر این پرسش که «اختلاف پدرتان با مظفرالدین‌شاه چه بود؟» پاسخی بی‌ربط می‌دهد و اساساً از اختلاف سخن به میان نمی‌آورد. او خودش را برای بازگو کردن داستانی آماده کرده است که پراکندگی قصه را از شنیدن می‌اندازد. فرو غلتیدن خاندان فرمانفرما از فرمانفرمایی مریم را عاصی کرد و او همچنان به دنبال فرمانفرمایی از دست رفته به در و دیوار می‌زد. در پی بازگرداندن توجه و نگاه به خانواده بود و سرانجام به حزب توده پیوست. هم‌شاه زادگان را در کنار خود داشت هم شعارهای تند و تیز را با چنین پیوندی از نهاد همپالکی‌های خودش برمی‌آورد و در زمانی کمتر آوازه‌ای بلندتر می‌یافت. دختر فرمانفرما و حزب توده؟ این نگاه‌های شکفت زده به تشفی نیازی درونی می‌انجامید که خیز ابه موجش را هنوز از کلام خانم فیروز می‌توان دید. متأسفانه آنچه که در پیشگفتار این اثر آمده بویژه مطالب مربوط به پاراگراف دوم ص ۸، تردیدی نیست که در بستر مبارزات سیاسی و اساساً در بستر زندگی آدمی رنگی دیگر می‌پذیرد. خود را کامل می‌کند و گناه کسی دیگری می‌شود. جایگاهی که خانم مریم فیروز به آن پناهنده، اما پسر تناقض بود. بنیادگذارش سلیمان میرزا اسکندری، دبیر اولش ایرج اسکندری، کارگزار و دست پنهانش کام‌بخش و نیز شماری دیگر پایگاه بلندی در اشرافیت ایران داشتند و سخن به گونه‌ای دیگر بود که راقم این سطور بر آن نیست تا به این تناقض بپردازد.

خانم مریم فیروز از همان آغاز خاطرات، خود را به مثابه‌ی مدافع خستگی ناپذیر حقوق زنان طرح می‌کند و تا انتهای اثر بر آن است که این نقش را که دیربازی است بر عهده‌اش نهاده‌اند به پایان برد.

آرام آرام از پدر و برادرانش جدا می‌شود. برادرش منوچهر خان فرمانفرمایان از دوران جوانی مریم یادداشتی کوتاه به دست داده است. «خواهر بزرگترم با سرتیپ اسفندیاری، پسر محترم السلطنه ازدواج کرده بود. این خواهرم را چندان ندیده و نمی‌شناختم، ولی وقتی به ایران بازگشتم ملاحظه کردم که در منزل مادرم زندگی می‌کند و می‌خواهد از شوهرش طلاق بگیرد. دختر کوچکی داشت. مریم خواهرم از بچه‌گی عادت کرده بود که تا حدودی سوگلی فرمانفرما، پدرم باشد. صاحب عقاید مخصوص، رک‌گو و بی‌پروا بود. اگر قرار بود که جوابی به کسی بدهد به ملاحظت نمی‌گفت. کلماتش دندانهای طرف را خرد می‌کرد.»^{۱۳} خانم فیروز در بخشی از مصاحبه‌اش و دفاعیه‌ای کامل از حزب توده ارائه داده است و تلاش می‌کند که نقاط ضعف همسرش را پنهان کند. از حزب توده و اتحاد

جماهیر شوروی پیشین دفاع می‌کند (مثلاً ص ۷۰ و ۷۱) و مخالفان آقای کیانوری را به باد ناسر می‌گیرد. زیرکانه به نقش حزب توده به عنوان تنها حزب مبارز می‌پردازد و آن را یکسره به قیام ۵ خرداد ۱۳۴۲ پیوند می‌زند «بله هیچ‌کس در میدان مبارزه نبود وقتی آنها با شاه در افتادند در سالهای ۲۰ و ۲۱... درست تا ۱۳۴۲ که صدای اسام‌خمینی در قم بلند شد هیچکس نفسش در نمی‌آمد.» (ص ۷۲). او کامبخش را تأیید می‌کند به صورت زنان رقیبش در حزب لیجن می‌مالد. به این صورت نشان می‌دهد که چه سیاستی را در سازمان زنان حزب دنبال می‌کرده است. اما زنان ایرانی را همواره همبستگی و هم سرشتی و هم سرنوشتی درونی پیوند داده است. زنان همواره در شرایط دشوار به میدان آمده‌اند. همان هنگام که فرمانفرما در حال معامله با بیگانگان بود زنان ایرانی در برابر ارتش انگلیس‌ها ایستادند و راه بر سپهانش بستند و آنان را تاراندند (برای آگاهی بیشتر به عنوان نمونه به مبارزات مردم تنگستان مراجعه شود).^{۱۴}

در کتاب چند اشتباه در تصاویر به چشم می‌خورد به عنوان مثال تصویر مظفرالدین‌شاه را شبیهاً ظل‌السلطان نوشته‌اند. ■

۱. فیروز کاظم زاده، روس و وانگلیس در ایران ۱۸۱۴-۱۹۶۴، دکتر منوچهر امیری، آموزش انقلاب سراسری، تهران، ۱۳۷۱، ش ۱، ص ۲۸۱.
۲. سریر سبکس، تاریخ ایران، نشر داعی گیلانی، تهران، دینی‌کتاب، ۱۳۶۳، ج ۲، صص ۶۷۷، ۷۰۲.
۳. محمد ص ۲۸۸.
۴. منشی هنیت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۶۳، ص ۲۹۱.
۵. حمید فرسندی، تاریخچه‌ی حزب دموکرات ۵۰-۱۳۵۹، مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی، تهران، ۱۳۵۹، صص ۱۴-۱۵.
۶. دورد برون-احمد پژوه انقلاب ایران، تهران، معرفت، ۱۳۳۸، ش ۱، ص ۵۳۸.
۷. محمد حسین رکن زاده آدمیت، فارس و جنگ بین سنت و تهران، اقبال، ۱۳۴۹، ج ۲، صص ۳۹۵-۶.
۸. همانجا، صص ۴۱۶-۴۱۷.
۹. حمید فرسندی، جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۵، ص ۳۰۰.
۱۰. مصوبه اتحادیه، سیروس سمدوندیان، گزیده‌ای از مجموعه‌ی اسناد عبدالحمید میرزا فرمانفرما، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۹۴، سند شماره ۳۷.
۱۱. فیروز کاظم زاده، پیشین ص ۲۸۸.
۱۲. منوچهر فرمانفرمایان، از تهران تا کاراکاس، نشر تاریخ ایران، تهران، تابستان ۷۲، ص ۱۷.
۱۳. فرمانفرمایان، منوچهر، پیشین، ص ۱۲۴-۴.
۱۴. علیراد فراسندی، گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۷۰-۶.



